

# المجالس الحسينية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة  
والسلام على رسول الله والاهل جميعين من النبيين والصديقين والشهداء  
والصالحين امين اما بعد فيقول العبد الفقير الى رحمة الله الصالح الشيخ  
محمد الحسيني هذه المجالس الحسينية لله الحمد والمنة اولها واولها ظاهرها  
المجالس چون سعاده قدم بوس حاصل شد شيخ ما قطب الاولياء  
شيخ الاقبا المتصف باوصاف الله المخلق باخلاق الله العاني  
في الله الباقي با الله محمد بن احمد بن بضر المعروف بشيخ حسن محمد  
بن شيخ ميايخون بن شيخ بضر المستفيض من مولا القيسر ايد الله اللطيف  
بلطفه الخفي والجلي امين فرمودند وامتوا الحج والعمرة لله يعني لذات  
الله كعبته بحوجب ملك هر كه ملاقه ملك خواهد كرد بگردخانه او ميگرد  
برين نيت بكدام طرف ديدن ملك شود بعبده فرمودند در طواف  
هفت شوط جراشد پس فرمود هفت صفت سبحة تعالي را ذاتي  
اند پس خباينه بر يك شرط هر يك صفة را بنحو ابد بعبده فرمود

صفا و مروءة بحوجب ملكي المحيوة العلم الارادة العذرة السبع البصر الكلام  
بشش خانه ملك مي شود كاه كاه دران جا ملك مي نشيند زيرا چنان  
هر دو از شعائر الله تعالي اند باز فرمود در صفا و مروءة هفت سعي چرا  
شد زيرا چو تجليات سبحانه تعالي در مركزه غير مكرره است بر هفت  
سعي از جهت هفت صفت است بعبده فرمود و سعي بحوجب ملكي ملك دران  
جا بار عام ميدهد پس مردمان دران جا جمع ميشوند هر وقت كه ملك تعين  
كرده است پس هر وقت كه ملك بار عام ميدهد خود را زمينت ميكنند  
بسمار زمينت كردن بدان سبب سبع در عذر نشد زيرا چو حصول تجلي  
دران جا كمالي مي شود بعبده فرمود احرام بحجواستعداد كه از جهت  
ديدن ملك ميكنند بحجب جامها پس استعداد در ديدن سبحانه و تعالي  
تبر كه زمينت است و داشتند ذات خود را بحجواستعداد بدان سبب منع كرد  
شد در احرام كس را نجايدن تا حد كه فرمودند كه موزيان را مر نجايد  
المجالس شيخا قطب الاولياء فرمودند منقولست از شيخ المشايخ قطب  
الاقطاب بضر الدين محمود چند فوايد جهت وصول باري عز وجل  
وان شش جنس است دوام و صمود دوام صوم صوم صوم صوم معنوي



صوم صودی معروفست و صوم معنوی آنست که افطار بر تقلید طعام  
کند مقصود از صوم انقیاد نفس است و در صوم معنوی آن حاصل است  
سیوم سکوت جز ذکر حق بجان و تقالی جهاد و دوام خلوت خجسم  
نفی خواطر و ج خطر جز حق در خاطر نگذاری ازین خطر تر مردست بعده  
فرمودند مرد و مراد اند خواه فطره سر خواه خیر زیرا چه مرد و چه حق است  
ششم ذکر بار بطبر و ازین ذکر مراد مراقبه است و مراقبه چیست  
بعضی شایع گفته اند مراقبه آن تلازم قلبک بان الله ناظر علیک و آن  
از قبیله علی است و بعضی گفته اند که مراقبه آنست که بچنین تصویر کنی  
که خوف را بنظر دل بینی و آن از قبیل تصویر است چه چیست تعلق قلب  
المريد بالشيخ المجالس چون قدم بوسی حاصل شد سخن در عشق بود  
قال شيخنا قطب الاولیایکی مرد بود بکر و محلی میگردید تا کافطه  
بر یکی افتاد زیباروی بود همچو افتاب آن مرد بر و مستلا شد و تشنه  
در دل وی افتاد و آن مرد در رای افتاد و آبی زدن گرفت بعده  
آن مراد مراقبه کرد روی بر زانو نهاد و بد بر آینه دل وی زنگی بداد  
بس آن مرد را غیرت بداد و گفت یا خداوند مرا بچه بلا مستلا کردی

و آبی زد و این نظم بخواند  
نه آن مرغ که با غم صید هر دام نه آن جرم که گیسوم با جمل ارام  
نه آن خاک که افتم زیر بر پای نه آن اتم که روارم بهر جای  
نه آن باد که در هر کو درایم نه ابرم تا زهر سویی بر ایدم  
توی مقصود اگر مشغول غیرم توی معبود اگر نزدیک دریم  
درین حال آن مرد بود سر از خرقة بر نه آورده بود یکی جنبه آورد آن  
زیبای روی درین مان مرد موت مناجات شد پس آن مرد خوش  
حال شد و بسجوفک در جیغ آمد و این غزل خواند  
عشق تو نظر بر هر که انگشت از نیک و بدش برید چونند  
دل خانه صبر اساس میگردد آن قاعده را غم تو بر کند  
آن مرغ که از تو بال و پر یافت دشوار شود اسیر هر بند  
بعده فرمود بعده هر نفس حجابیت راه خدای تعالی مشکل است اما  
لطف سبحانه تعالی بسیار است من تقرب الی شبرا تقرت الیه  
ذرا عا بهم و بگونه باید که بغیر خدای دل نه بندد زیرا چه معشوق را  
رنگ بسیار می شود کایت فرمود که یکی مردی بر سر کوی استیاد



صاحب جمال برو بکشت ان مرد مبتلا شد سر خود را در پی او نهاد و دو  
 هر چه مرا بود تو را بودی آن صاحب جمال مودون بود گفت مبارک باشد  
 اما چنین مردی زیرک در دام من افتد در نیست مرا خواهر بیت نه  
 چند ان زیبا تر از من است درین زمان می آید و بیت گفت بیت  
 چو کل باشد چه کار اید سپهر غم جواب آمد غنی شاید تیسیم  
 آن مرد نرم دل بود سخن وی قبول کرد و چشم از او برداشت و در عجب  
 نظر کرد کسی را ندید معشوق را غیرت آمد و طبایع بر روی زد گفت  
 که ای مدعی شبار باش اگر عاشق منی با غیر بکنی و این رباعی خواند  
 بر د جان مادر سر خویش کبیر <sup>بایع</sup> چو عاشق نه کار خود پیش کبیر  
 نو با این کدائی و کند بغل بدرگاه شایان نیانی محل  
 الله الحمد والمثنه بعد سخن در استخاره افتاد حکایت فرمود که بعضی  
 کتابت شافعی طریق استخاره این چنین است اول سه رقه نویسد  
 بسم الله الرحمن الرحیم خیر من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلان افضل  
 و سه رقه دیگر نویسد بسم الله الرحمن الرحیم خیر من الله العزيز  
 الحكيم لفلان بن فلان لا تفعل پس زیر مصلای مبارک و پس در رکعت

بکندارد

بکندارد بعد از سلام سجده دهد و سجده صد بار بگوید استغفر الله بر حمت  
 خیر فی عافیه پس نشیند و بگوید اللهم خیر فی جمیع اموری فی سیرتک  
 و عافیه پس بگوید و یک یک بکشد اگر فصل سه باز عالی پروان  
 شوند آن کار بکند و اگر سه لا تفعل پس اول را ترک کند و پسند که در هیچ کدام  
 بیایی پیدا می شود بر و عمل کند و اگر همه متساوی شوند کار هم متساوی شود  
 و گفتند در خاطر من این کردن نمی آید و اگر کسی رخصت طلب بید  
 اذن فرمودی بعد سخن در ذکر و مراقبه افتاد سخننا قطب الاولیا  
 قدس سره فرمود ذکر بر چهار نوع است یکی ناسوتی و دوم ملکوتی و سوم  
 جبروتی و چهارم لاهوتی یعنی ذکر حقیقت احدی که ذکر باشاره بود  
 این ذکر را نیز لامکانی گویند بجز این ذکر مکتشفه لاهوتی نشود و نیز  
 ذکر زبان ناسوتی گویند و ذکر دل ملکوتی گویند و ذکر روح جبروتی  
 گویند و ذکر سر لاهوتی گویند و نیز ذکر ناسوتی یعنی ذکر لا اله الا الله  
 بر چهار قسم است اول یکی خلقی دوم دو خلقی چهارم چهار خلقی که انرا  
 ذکر مکرر و نیزه گویند و یک ذکر ملکوتی یعنی الا الله نیزه بر هفت قسم است  
 اول یکی نیزه و یک یکی دوم دو و ضری و در رکعتی سبوحه و ضری

کتابت شافعی  
 در استخاره  
 و ذکر

سبوحه و ضری



و در رکعتی پنجم تا هفت ضری و هفت رکعتی نیز گویند و بعضی بای  
 ذکر را به وازده ضرب هم کرده اند اما حال در آن وقت برایشان  
 غالب میشود در اصطلاح صوفیان سه ملک گویند و اصحاب هفت  
 گویند دیگر ذکر جبروتی الله الله و ذکر لاهوتی یعنی ذکر موهو  
 مویسه هفت قسم است بجز ذکر الله الله ذکر مندی حضرت خدوم  
 الشیخ فرید الحق والدین کجی شکر کرده است اینها تون اینها تون اودنان  
 تون اودنان تون ذکر اجابت و عا چهار رکعتی است با قریب یا قریب  
 یا محیط یا محیب کای کای یا قریب یا رفیق گوید ذکر کشف ارواح بعد  
 از نشستن بچوشتن اذکار دیگر اول بگوید یا رب بیت یک کرة  
 بعد بگوید یا روح الروح و ضرب کند بر دل بعد بلند کند سر را سوی  
 علو خویش و بگوید یا روح ماشار الله ذکر دوشتری الا هو است  
 ذکر یا مویسه و ضری است ذکر یا محمد و ضری ذکر یک خلقی طریق  
 نشاط کبوتر یا حی یا قیوم ذکر هندی سه ضری دی بی بی آبی  
 بی بی سه سه ذکر یا احد یا صمد یا سبع یا قدوس چهار رکعتی ذکر لاهو  
 الا مویک خلقی ذکر حق حق حق نوشته ضری ذکر چون و بی چگونه

ذی شبه ذی نمونه چهار ضری ذکر یا هو بر طریق المکیه از دست  
 می ستانند و در دهن میکنند ذکر بر طریق نشاط کبوتر لا اله  
 الا الله و خلقی ذکر اور و درون فی اثبات نیز گویند الا الله  
 ذکر یک خلقی لا اله الا الله ذکر سه ضری و سه رکعتی هم گویند  
 الا الله ذکر چهار ضری و چهار رکعتی نیز گویند الا الله ذکر پنج ضری و  
 رکعتی نیز گویند الا الله ذکر حدادی الا الله الا الله ذکر یا حی یا قیوم  
 دو خلقی مراقبه با سطرهار نور لاهوتی مراقبه و هو معکم اینها کنتم مراقبه  
 اینها تولوا فتم وجه الله مراقبه الم بعلم بان الله بری مراقبه ظهور  
 جلال و سخن ازیب الیه من جل الوریه مراقبه تصور فنا خویش بعد از  
 خواندن الی خلصنی عنی سه بار مراقبه الله معی الله حاضر فی انفسنا  
 ناظری مراقبه اسماء الحسنی مراقبه یا حی یا قیوم مراقبه والله یکل  
 شی محیط مراقبه آینه مراقبه لا اله الا الله محیط در مراقبه تلاوة الله  
 اعلم بالصواب المباحس سعاده قدم بوسی حاصل شد سخن در و لا  
 می رفت شیخنا فرمود ولایت کبر الواد و لایح الواد و در طریق  
 است بعده فرمودند که محققان و مفسران گفته اند که کبر الواد ملک



و اماره است و بفتح الواو و نصرت بعده فرمودند که ولایت کبر الواد  
عام است و بفتح الواو خاص نیست که مرشد طالب را بطلب رساند  
باز فرمودند مرید را باید که متابعت بپوشد در افعال و اقوال بعده  
فرمود که درین راه مرید را متابعت بپوشد و قلوبا و قلبا و قلوبا  
است چون مرید قدم بپوشد و در اثرات و کرامات و مقامات  
بپوشد مرید را حاصل شود و بپوشد بپوشد بعده فرمود که متابعت قوی  
است که کلام وی موافق بکلام بپوشد یعنی در دین و متابعت  
فعلی است که فعلی از افعال دنیا و دین بپوشد بپوشد در حیات  
بپوشد و بعد مقام او هم بر حضرت او کار کند و در متابعت افعال  
بپوشد بسیار کوشش نموده اند بعده ملازم این فرمودند که مردی  
بر شیخ المشایخ قطب الاقطاب شیخ احمد که تواتر و طعام نمی خورد  
شیخ احمد پیش او طعام آوردان در ویش طعام بدست گرفت نزدیک  
بینی آورد باز همان جای نهاد و خوردی باز گشت بر شیخ المشایخ شیخ  
عزیز الله المتوکل علی الله آمد شیخ عزیز الله طعام پیش او آورد  
او خورد و بدست او نشسته بود شیخ پرسید چه نسخه است گفت دیوان

پهرینست میخواستیم مدتی بر شیخ ماند و روزی التماس کرد که ای شیخ  
چیزی بطایم ما را بدید شیخ فرمود بخواه او گفت بپوشد و در نهاد  
بودند شما دعا بکنید که ما را هم بردار بپوشد تا متابعت بپوشد و روز  
شود شیخ گفت عزیز چه خواسته او گفت بفرمائید تا خدای تعالی بپوشد  
کنند شیخ گفت برو بپوشد ان شاء الله تعالی پس ان در ویش  
و دایع کرد و طرف دکن مسافرت شیخ بار با ان در ویش را یاد میکرد  
و می گفتند که سازان که اهل معنی اند می آیند و می روند و رخنه  
در دل می کنند بعد از مدتی شیخ هم طرف دکن غزیت فرمود و همراهِ  
میرسید می رسید که اینچنین در ویش طرف آمده بود و چیزی  
جز دست کسی گفت بعده منزلی رسید پرسید خبران در ویش مردی گفت  
در ویش درین طرف آمده بود و دزدان فلان دیر را غارت کردند  
شعقدار سوار شد و دزدان را بر گرفته آورد دران دزدان آن  
ویش هم بود و شعقدار فرمود ایشا نابردار بپوشد ان در ویش برقا  
و طرف دارد و دیدند اند خوشی کنان بردار نهادند گفت اول را  
بردار بپوشد او را بردار نهادند خوشی کنان بردار نشست علیه



والعمران بعد از آن دزدان گفته اند که این از میان ما نبود مردی  
 در ویش مسافر بود این را ناخن گرفته آوردند و کشته اند پس حاکم  
 و مسلمانان افسوس کردند و او را از دار فرود آوردند و بتعظیم توکیم  
 نجیز و کفین کردند و در قبر نهادند حکایت فرمودند که چون  
 شیخ العالمین قطب الاقطاب شیخ نصیر الحق والدین محمود الاددی  
 قدس سره العزیز در مجلس می نشستند و ارشاد خلق می کردند از آن  
 بزرگان و دیگران می شنیدند و صاحب رازید محمد کیسود را از بعد نقل شیخ چون  
 در خانقاه نشسته و تربیت خلق میکردند و میگفتند خوابه ما تا او  
 باس در خانقاه می نشستند از آن بزرگان و دیگران می شنیدند که ما که  
 از آن بزرگان و دیگران می شنیدیم بی توایم ضرورت خلاف روش  
 بکنیم حکایت فرمودند که روزی شیخ الاسلام شیخ نظام الحق والدین  
 محمد احمد بدونی قدس سره استعداد نماز جمعه میکرد جاهای  
 پوشیده خادمی کلاه آورد که در بند زده آن کلاه شیرازه بنود پوشیده  
 بردست خادم واپس داد و فرمود خوابه ماچ کای بغیر شیرازه بنود  
 بود ما چگونه پوششیم حکایت فرمودند روزی شیخ الاسلام شیخ

نظام الحق والدین محمد احمد بدونی قدس سره استعداد نماز جمعه میکرد جاهای  
 پوشیده خادمی کلاه آورد که در بند زده آن کلاه شیرازه بنود پوشیده  
 بردست خادم واپس داد و فرمود خوابه ماچ کای بغیر شیرازه بنود  
 بود ما چگونه پوششیم حکایت فرمودند روزی شیخ الاسلام  
 شیخ نظام الدین قدس سره العزیز بر حوض شمسینا می گزاردند  
 جماعتی در ویش رسید یکی از ایشان گفت مردی مشغول است دیگری  
 گفت که مردی بهادری می نماید او گفت چون معلوم شد گفت از پیشش  
 دستار معلوم شد بعد شیخ الاسلام دستار را از سر خود فرود آورد  
 و بطریق حضرت شیخ فرید الدین بست یعنی قبل کوشی بست و گفت عزیزان  
 ما فریدی ام بعد فرمودند دستار قبل کوشی است که کور بر کور  
 می آید حکایت فرمودند که یکی بدگوی پیش سید السادات  
 سید بریان الحق والدین نصیر درمند آمد و ملکی را دشنام داد و ن گفت  
 سید پیش او رفتند و گفتند که ای برادر بتوانی که این سخن از زبان  
 خود کنشی نباید که از تو دیگری بشنود حکایت فرمودند که مریدان  
 حضرت شیخ برهان الدین غریب یک گوش درون دستار می آید بعد



فرمود که نکته وی اینست روزی چون شیخ الاسلام شیخ نظام الحق  
 والدین محمدی رضی الله تعالی عنه شیخ برهان الدین را کنار  
 بر سر بست یک گوش درون دستار آمد هم زمان روز شیخ برهان غریب  
 دستار بچنان می بستند میدان ایشان بچنان دستاری بندند  
 حکایت فرمود که نفقت از حضرت شیخ قال الحق والدین محمدی  
 شیخ بمن فرمود که از زبان حضرت والد شیخ محمود عرف را بر این بادوام  
 که یکی از میدان خواجہ یعقوب میکفت چون حضرت شیخ نظام الدین  
 شیخ برهان الدین را یک گوش بسته اند چنین حضور شد کاشکی گوش  
 دوم هم بستی تا نمیدشدی حکایت فرمود که متابعت قلبی اینست چنانچه  
 باطن پر موصوف بصفات الله شده است و اذ ذمیه پاک شده است  
 بچنان مرید هم موصوف بصفات الله شود و اذ ذمیه پاک شود  
 حکایت فرمود که متابعت قلبی اینست که مرید جوارح و حواس  
 خود را از غیر خدای تعالی پاک کند و بتابعت فی علیه السلام خود را  
 ظاهر اراده کند چنانچه پیر ارسته کرده است حکایت فرمود که چون  
 ثابت بر کلی دست دهد فیض پیر رسد حکایت فرمود که حضرت

شیخ الاسلام

شیخ المشایخ شیخ شرف الدین مینری میفرماید فیض آن بود که حق بجا تعالی  
 بنده را بنعمتی و دولتی مخصوص گرداند حکایت فرمود که مراتب  
 طلاب حق تعالی سه اند اعلان مراتب محو کردن کوه هستی ایشان را  
 در نور با ذات که منجم است منجم صفات اعنی ذات الله تعالی  
 و بیان آن مراتب مطالع کردن اسرار کمال که معنوی اند در کالات  
 که صوری اند و ادنی آن مراتب صرف کردن همه خود را در فیض  
 شدن لطفها خدای تعالی برایشان در دار سلام و این هر سه مراتب  
 بسم الله الرحمن الرحیم فهم می شوند اول مرتبه بسم الله فهم میشود  
 و دوم بالرحمن زیرا چه معنی او فیض کردن برای وجود را و کمال صوری  
 را بر هر یک در هر دو برای و سوم بالرحیم زیرا چه معنی او فیض کردن  
 کمال معنوی را که وعده کرده شده است برای بندگان که فخلص اند  
 در آخره چنانچه سجاده تعالی گفته است و کان بالمؤمنین ریحما  
 حکایت در موی سزدن وقت ارادت افتاده فرمود نقل است که  
 حضرت آدم علیه السلام را هر فرزندی که متولد شدی او را یکمی  
 و کاری مشغول میکرد تا چنبد و زندان شدند بر یکی را که کار لایق



بودی مشغول میکردی و بیش سبغ صلوات الله علیه استبرأ بقلوب  
محبوب بود و متر آدم علیه السلام متعلق می نمود تا لایق این کلام  
کسب است ان بعد از این هم درین بود که جبریل علیه السلام بایده گفت  
که شیش صوفی بعد از آن شیش با نلوة مشغول شد تا چنان شد  
که خلق بدیشان تعلق کردن گرفت و آمد و شد خلق بشیش شد  
باز جبریل علیه السلام آمد و مقراض بر شیش سبغ آورد و گفت  
هر که خواهد با تو تعلق کند بدین مقراض بوی او از سر او بستانی  
تا میان تو و میان انکس تعلق حاصل آید اصل مقراض از آنجا که  
اما در اصل خرقه اختلاف بعضی از متر ابراهیم صلوات الله علیه  
بیکریه و ان اینست که چون نزد لعین ابراهیم خلیل صلوات الله علیه  
در محقق نهاد و در آتش افکند در آن حال مجذوبه بود جبریل صلوات  
الله علیه بر این از پشت بیاورد و آتش را بپوشاند تا آتش بر ایشان  
بویستان گشت و بعضی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگردانند چنان  
بود که در شب مواج چون پیغمبر را از حضرت عزت خرقه یافت حق تعالی  
رسول علیه السلام را سوال فرمود که میان یاران خود سوالی کنی و جواب

آن سوال هم رسول علیه السلام را معلوم گردانید و فرمود که هر که این خوا  
گوید این خرقه مرا و را بدی بعد از آن رسول علیه السلام اول از آن  
یکصدیق رضی الله عنه سوال کرد که اگر این خرقه نبودیم چگونه جواب گشت  
که من صدق در زرم بعده از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سوال کرد  
جواب گفت که من عدل و انصاف در زرم بعده از امیر المؤمنین عثمان رضی  
الله عنه سوال کرد جواب گفته که من سخا در زرم بعده از امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه سوال کرد جواب گفت که من بدین خرقه پرده پوش  
خلق باشم و عیب خلق را پوشم بعده حضرت رسالت خرقه مبارک بپوشید  
و گفت بستان مرا فرمان بود که هر که این جواب گوید او را دی <sup>الطیلس</sup>  
بالخیر و السعادة سعادة قدم بوسی حاصل شد فرمودند که از شیخ قطب الدین  
احمد الشیخ الرفیع فیض الحق و الدین محمود الاودی منقول است  
که بلبه نو درم و بلبه نو درم و امله نو درم و کلویست و دودرم  
و تخم و زار بیت و دودرم و چتره جال بیت و دودرم و سبک و سیاه  
باغ نو درم و دودرم و دودرم و دار چینی نو درم و سبکمالی نو درم  
این جمله از دوی را در سیاه خشک کرده اسس کند و در قد کهنه دو سیر



سیمده غلوه بند و هر روز تا بهار بخورد از ترشی بازمانده اول ماه علت  
شکم رود دوم ماه تن درست شود سیموم ماه برص رود چهارم ماه  
سرفه خشک رود پنجم ماه موی سپید سیاه شود ششم ماه جبار عورت  
لاخ شود کد مضموم ماه زیرکی بهیز آید ششم ماه قوه بزرده ساکی شود  
نهم ماه هر چه بشنود یاد شود دهم ماه علم ربانی شود فرمود  
که بزم فتولت از شش قطب الا قطاب که هر که ده ماه سیاه بنگه نهار  
بخورد مفت بار این افسون بخواند سکوارت انام و کله با جو اجوت  
اول ماه تله علمتا دفع شوند دوم ماه موی سیاه پیدا شوند از سپیدی  
سوم ماه انچنان قوه شود که چ کس با دی جنگ کردن نتواند چهارم  
ماه قوه سیر شود پنجم ماه کرسنگی چنان شود که یک نان سیر شود ششم  
از خوف مخلوقات امین شود مضموم ماه با مردان عیب ملاقات شوند  
ششم ماه هر جا که رود او را کسی نه چند نهم ماه هر چه یک بار بشنود  
یاد شود دهم ماه در باطن یکشاید بعده بنده عرض داشت کرد که چند  
مقدار بخورد فرمودند که دو نیم درم بخورد بعده بنده عرض داشت  
کرد اگر کسی را موافق نشود فرمودند که بعد از خوردن شیر بخورد تا

شود بعده فرمودند که بسیارید در جهان مظلوم باشد حضرت قطب الا  
هر کسی با چیزی بویخت فرمودی بعده فرمودی در جهان مظلوم بانی  
اقوال اگر این توانی ظالم نباشی <sup>بالحسن</sup> بالجز والعاده سعادة  
قدم بوس میسر شد شیخ فرمودند که بعد از فریضه چنانچه نماز عصر و  
نماز  
غیر بایعده از ست موکده چنانچه نماز ظهر و نماز مغرب و نماز عشا  
و دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم  
مالک يوم الدين ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم  
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین  
لا اله الا الله الملك الشان الرزاق الکرم الوهاب لا اله الا الله  
الملك الحق القیوم الرحمن الرحیم لا اله الا الله الملك العزیز الرحیم العلی  
الکبیر المتعال یا اله الالهة والهمکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم  
بالاسما ربانیة الم الله لا اله الا هو الحق القیوم بالارادة الازلیة  
انما قول لشی اذا رادناه ان نقول له کن فیکون بالاقسام السربانیة  
کبعض طس طس بس بالاشارة النورانیة جمعت طس کشفه شی  
وهو السبع البصیر بالصهانیة الوجدانیة قل الله احد الله الصمد لم یولد



و لم يكن له كفوا احد اسالك يا رب بالنور المكنون ثم باللوح المصون  
ثم بالخزون والنون ثم باسم الرحمن باقسام الازمان باختلاف  
الالوان بلطف الرضوان بسعة الغفران بمشابه القرآن بهيئة المنان  
بعدل الديان يا منان يا كريم يا رحمن يا رحيم واسالك ان تصلي  
على رسولك سيدنا محمد وعلى آله وان تخزلي خادم هذه السورة والآثار  
وان تنجح شغلي بينك محمد صلى الله عليه وسلم تنجز رغبتى به من الملك  
الى الملكوت ومن العزة الى الجبردة فاجنبني برؤية جالك ولا اموت  
الا مع السنين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك  
رفقا ذلك الفضل من الله وكنى يا الله علما اللهم صل على سيدنا  
محمد وعلى اله الطيبين الطاهرين الطاهرين وعلينا معهم برحمتك يا ارحم  
الراحين **المجلس** بالخيرة والسعادة سعادة قدم بوس حاصل شد  
**حكايت** در بچه افتاد فرمودند که از دست مبارک رسول علیه السلام  
است چنانکه حق تعالی فرموده است ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله  
يد الله فوق ايدهم بعده فرمودند که روزی پیش شیخ الاسلام شیخ  
نظام الدین قدس سره العزیز شیخ اهدابنوا مد والکس طایفه بندگی کرد

شیخ اورا طایفه مرحمت فرمودند و بیعت و قصری در میان بنود بعد از  
رحلت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین شیخ اهدابنوا مد والکس طایفه  
بندگی قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین محمود آمد والکس بیعت بنود  
شیخ فرمود که اراده بر کسی دارى گفت طایفه از شیخ نظام الدین ستم  
اما دست بیعت بنود شیخ فرمود پس حاجت نیت همان بیعت است **کتابت**  
فرمودند که سلطان المشايخ قدس سره العزیز فرموده است و من  
الله تعالى على اوليائه كتمان الكرامة كما فرض على انبيائه اظهار  
المجزة بساكنى كرامت اظهار كذا ترك فرضي كرهه بانته وسلوك  
راصد مرتبه نهايه انتم منتم مرتبه كشف و كرامت است اگر سالک  
هم درین بماند بهفتاد و سی دیگر کی رسد اقول بعض گفته که در اظهار  
کرامت مختار است **کتابت** فرمودند شیخ عثمان حرما بادی رفته الله  
علیه پس بزرگ کسی بود و او را تفسیر است قوی و معتبر و ساکن غوغا  
بود سبزی بخجی و فروختی اگر کسی بروی اندی و درم قلب بدود  
و از آنچه سبزی او بسته بودی بخجی بدی و او از درم سندی اگر چه  
بدانستی که قلب است روزی چیزی نگفتی تا خلق را جان موزی



که او از قلب و سره فرق نمی کند بختی می آمد تی درم قلب مبادی  
 و سبزی بختی بردی تا وقت شد که روی سوی آسمان کرد دل خوش  
 را قلب نکرد و گفت ای خداوند ترا معلوم است که خلق مرا درم قلب اند  
 و من بجای سده قبول کردم و بر روی ایشان رد نکردم اگر از من  
 طاعت قلب در وجود آمده است بگویم خود بروی من رود مکن المجلس  
 بالجيرة والسعادة سعادة قدم بوس حاصل شد حکایت در دنیا افتاد  
 فرمودند که سعد حسین رحمه الله تعالی در نزهة الارواح فرموده است  
 که وقتی من در سفر بودم کمی کاسه سرافنده دیدم با خود گفتم که چه شود  
 حال این کاسه معلوم شود باز نگاه کردم چند حرفی عبری بردنوشته بودم  
 مطالع کردم بعد معلوم شد که من کاسه سران مردمستم این حکایت  
 کتن چشم مبارک برآب شد الحمد لله والمجلس بالجيرة والسعادة  
 سعادة قدم بوس حاصل شد سخن در تصوف افتاد فرمودند که تصوف  
 هم شرک است چنانچه شیخ شبلی فرموده است التصوف شرک لانه مبتدا  
 القلب عن الغيرة ولا غیر بعد فرمودند که حضرت سلطان بایزید سلامی  
 فرموده است که در دل عزم کردم که در کعبه الله بروم چون اول

که کلک در این کس که بایزید فرموده است که کعبه شرک است  
 در زمان اتفاق در راه آمد راه زنانه با و رسیدند او را  
 پرسیدند که تو کعبه را چه می گویی گفت که کعبه شرک است و ما را  
 بعد از او که کعبه را کاسه آن مرد هستیم

خانه یافتیم با دیوار از نیک پس با خود گفتیم که ازین غارة خانه چند دیدیم  
 این کار فایده ندارد و بار دیگر رفتم خانه و ذات الله دیدم با خود  
 گفتم هنوز تو جید کامل نشده است باریسوم رفتم غیر ذات الله  
 حج ندیدم بعد ممانداشکر که ای بایزید کاری تو هم خاست چون  
 خود را ببینی شرک باشد المجلس بالجيرة والسعادة سعادة قدم  
 بوس حاصل شد فرمودند که حضرت سید محمد کلبود را فرموده است  
 هر که خواهد که صوفی شودی باید که هر روز هزار بار سوره اخلاص  
 و هزار بار درود بخواند طاعت فرموده اند که بدترین گناه حکایت  
 نفس است شیخ سبیل ابن عبد الله نستر فرموده است اسرار المعانی  
 حدیث النفس طاعت در برون آمدن کرامت از بعضی اولیا  
 فرمودند که اینچ از بعضی اولیا برون می شود از سستی ایشان است  
 بخلاف ابتیا زیرا چه ایشان اصحاب صحوا بعد فرمودند  
 انما که اند هیچ نوع اسرار الی برون نمی کنند فرمودند که سعی می باید  
 باید تا اسرار الی برون نشود و فرمودند که کشف و کرامت حجاب  
 رامت و کار استقامت محبت است و کرامت بد کردن کار است



مسلمانی روی راستی و کدای و چارگی بودن است بعده  
 فرمودند خواجه ابوالحسن ثوری رحمه الله علیه براب دجله رسیدند  
 کری را دید او را گفت دام در آب انداز و مای بگیر اگر مو صاحب  
 دلایت خواهم بود درین مای خواهد افتاد که راست دویم من  
 خواهد بود مای گیر دام در آب انداخت مای در دام افتاد جنون  
 او را وزن کردن راست دویم من شد چون این خبر بشنید  
 شیخ حبیب قدس سره الغریز فرمود کاشکی دران دام مای  
 سباه افتادی تا ابوالحسن را بگزیدی و او را هلاک کردی  
 چه خوب بودی گفتند چرا چنین میفرمائی گفتند ماری او را  
 در آنچه میگزیدی و او هلاک شدی شنیدی رفتی چون ان نشد  
 چه دایم برین غرور کرامت ختم کار او چگونه خواهد شد اقول  
 بعضی گفته اند که در اظهار کرامت خیار است <sup>کلیت</sup> فرمود  
 شیخ سعدی <sup>رحمیه</sup> رحمه الله علیه پری بزرگ بود مگر امیران  
 شهر برد اعتقاد نداشت تا روزان امیر بر در خاقانه شیخ میگشت  
 حاجب را درون فرستاد و گفت این صوفی را برون طلب حاجب

درون فرستاد و گفت این صوفی را برون طلب حاجب درون آمد  
 و پیغام امیر رسانید شیخ سخن اوج التفات نکرد نماز مشغول  
 حاجب برون آمد صورت حال شیخ باز نمود غضب فریاد  
 و خدمت شیخ آمد شیخ بر خاست و بت شنی کرد و یکجا شستند  
 دران نزدیکی با نچه بود شیخ سعد الدین حمویه اشارت کردناختی  
 سبب یا ورونند شیخ و با دوشاه سبب را تا اول میکردند مگر سببی  
 بزرگ بران طبق بود در اول امیر میگشت اگر این شیخ صوفی است  
 این مرا خواهد داد شیخ بر این اندیشه مطلع شد فی الحال دست بردارد  
 سبب برداشت و روی به بادشاه کرد و گفت من وقتی در سفر بودم  
 شهری رسیدم بر دران شهر جمعی دیدم لعبانی بازی میکردند  
 ان لعبانی دراز کوشی داشت چشم ان دراز کوش بجای بسته  
 بود و درین میان اکثرین خود بدست یکی از نظار کیمان داد و نگاه  
 روی سوی جمع کرد که این دراز کوش برون خواهد آورد که اکثرین  
 بر کیمت انگاه دراز کوش در دایره این جمع همچنان چشم بسته دور  
 کرد و هر کسی با بوی میکرد تا رسید پیش آن مرد که اکثرین بیرون بود



ایستاد عا تجا قرار گرفت لعاب پیامد اکثرین ازان مرد بست العرض  
العرض شیخ سعد الدین حمویه بعد ازین حکایت نظر سوی بادشاه  
کرد و گفت که اگر مرد چندی از کرامت پدید آید کوی خود را بان  
خمار برابر کرده باشد و اگر پدید آید ترا در خاطر کیسرد که درین  
مرد صفائی نیست این بگفت و سبب جانب او انداخت **حکایت**  
فرمودند که شیخ قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین محمود جراح دلی  
میفرماید و اشارت میکند سوی ذات خویش زمان حق تعالی  
میشود و مرند را که تو اگر بخوای که قیامت قایم کنی بکن هر زمان  
که بخوای اگر در این زمان بخوای بکن پس بند میگوید این کانتر  
تو نمی سزد ما بنده غریبیم **حکایت** فرمودند که بر اراده حق تعالی  
مرا فوت باید کرد بعد فرمودند وقتی در شهری جوی سیلاب  
شد در زمان شیخ بابا و الدین قدس سره جناب سیلاب شد که شهر  
قریب غرق شدن گرفت مردمان جمع شده بجزیرت شیخ آمدند و گفتند  
که ای شیخ دعا بکنید تا شهر غرق نشود چون شیخ این سخن شنیدند  
فرمودند خدا ما را که بر وید زمین را بکارید تا زود آب و شهر

باید پس مردمان فرمودند که ما پیش شما دعا آمدیم تا غرق نشود  
شما گفتید تا شهر زود غرق شود پس شیخ فرمود ما شما موافقت کنیم  
یا باراده خدا را بسیارید که باراده خدای موافقت کم العرض چون  
مردمان زمین کاویدین شدند که دند آب همان زمان را پس  
شدن گرفت **حکایت** یک مردی لا هوری آمد و گفت که درین زمان  
کس مثل اهل جماعت نیست فرمودند که اهل جماعت نباشد دنیا هلاک شود  
پس آن مرد گفت چنانچه در زمان ماضی بچو شیخ نصیر الدین و شیخ  
نظام الدین و شیخ زید الدین و غیر ایشان بودند حالا کسی مثل  
ایشان نیست فرمودند در زمان او شان همچنین مردمان گفتند  
**حکایت** فرمودند که مردمان در جماعت شنیدن مرده اند بعد  
فرمودند که حضرت شیخ قطب الدین رضی الله تعالی عنه در ماه رسول  
صلی الله علیه و سلم جماعت شنیدند برین دو بیت گشتگان خجری  
تسلیم را هر زمان از غیب جان و کبریت عقل کی داند که این روز  
از کجاست این حکایت را بیان دیگر است همین در وقت نماز بسیار  
شدند نماز گذاروند بعد در جماعت مشغول شدند تا خون بول



کرده رحلت فرمودند چنان سوخته شدند که در وقت آب انداختن  
 گوشت پاره پاره شدن گرفت **حکایت** فرمودند که حضرت شیخ  
 نظام الدین فرمودند که ما شنیده بودیم که در وقت حضرت شیخ  
 زید الدین یکی مرد در جماع رحلت کرد در دل من افتاد که کسی بخوان  
 مرد باشد که در آن مجلس حاضر باشد تا حال او شان معلوم شود پس  
 در آن شهر که بخوان واقع شده بود رفتم بسیار نفخ کردم یکی مرد  
 ملاقات کرد او گفت که من در آن مجلس حاضر بودم من لولی  
 سیستم آن مرد پر بود ناچار پس من از او پرسیدم گفت در سماع  
 چنان مستغرق شدند که تا حد که در جماع رحلت فرمودند چنان سوخته  
 شدند که گوشت مبارک ایشان پاره پاره شد در وقت آب انداختن  
**حکایت** بنده عرض داشت که در حضرت شیخ بصر الدین محمد بن شیخ  
 محمد الدین محمد اول رحلت فرمودند یا حضرت شیخ محمود عرفی چنان  
 شیخ علم الدین محمد رحلت اول فرمودند فرمودند که شیخ بصر الدین محمد  
 اول رحلت فرمودند بعد از شیخ محمود پس بنده عرض داشت که در  
 کرایه آن هر دو بقی رحلت فرمودند یا در احمد آباد گفتند در احمد آباد

پس بنده گفت اول حضرت شیخ بصر الدین محمد را کجا دفن کرده بودند  
 گفتند که بر حوض خان اعظم خان جهان دفن کرده بودند بعد از  
 یک سال حضرت شیخ جمال الحق والدین عرف شیخ جن آمدند و جده  
 گفتند نماز چایا دفن کردید بعد در خاطر جده من چسبی آمد  
 کا دیده برون کرده در پتن دفن کردند بعد فرمودند که سحان  
 مدتی یک سال شده بود اما بخوان بودند که کن مبارک ایشان کهنه  
 هم نشده بود پس بنده عرض داشت که در شیخ راجن را کجا دفن کرده  
 بودند گفتند همانجا بعد از مدت پنج ماه شیخ جن برون کردند در پتن  
 نرواله بردند بعد بنده عرض داشت که در شیخ راجن را بای شیخ  
 الدین بسیار محبت بود گفتند آری من فرمودند که شیخ جن خدمت  
 شیخ بصر الدین بسیار کرده اند پس بنده عرض داشت که در حضرت  
 شیخ جن را حضرت شیخ بصر الدین اجازت هم دادند فرمودند که شیخ  
 بصر الدین بر شیخ جن چنان لطف نموده که بر هیچ کس نفهموندند  
 شیخ جن هم در خدمت حضرت شیخ راجن در خدمت شیخ بصر الدین  
 پنج تفاوت نکردند اما اجازت بالحق می نمودند و بنده جامع



این مجلس از بندگی شیخ المشایخ میان شیخ محمد بنکی میان شیخ جنید  
 حضرت شیخ جنید خلافت از حضرت شیخ نصر الدین دارند باند دارند و  
 که دارند مادر ما چنین فرموده اند و میان شیخ محمد خلافت از شیخ  
 ماکرنته بودند و از پدر خود میان شیخ جنید قدس سره هم داشتند  
 الله الحمد والمناجی بالجزء السعاده سعادة قدم بوس  
 شد فرمودند که حضرت شیخ المشایخ شیخ جنید قدس سره فرموده  
 که فی لی صیغه بنت شیخ المشایخ شیخ محیی بن شیخ المشایخ شیخ  
 لطیف الدین رضی الله تعالی عنهم شکر چه شیخ المشایخ شیخ  
 صلاح الدین محمد بن شیخ المشایخ شیخ کمال الحق والدین المستزاد  
 رضی الله تعالی عنهما مفخر النساء صاحب نفس بودند روزی  
 روزی شیخ رحمة الله بن شیخ عزیر الله رضی الله تعالی عنهم گفتند  
 ای عقی ریش من بک آمده است فرمودند که بادشای که ریش  
 او بزرگ باشد او مرید تو شود و پیش تو بیاید ان شاء الله تعالی  
 برکت نظر سلطان قطب الدین پیش شیخ رحمة الله سلطان  
 محمود مرید شد بسیار اعتقاد وی نمودی و چند روزی مفخر النساء

فرمود پسر خود را شیخ سعد الدین عرف بشیخ خواجہ سفره توقایم تمام  
 باشد برکت نفس او شیخ سعد الدین دایم باصحاب طعام خورده  
 او نیز همچنان خاستند و نیز روزی شیخ علم الحق والدین  
 محمد رضی الله عنه را فرمود چه پسر من شیخ علم الدین از  
 راجن روشن شود و انچنان شد آن مفخر النساء بر نفس  
 که فرمودی می شدی حکایت فرمودند که شیخ الاسلام سراج  
 الحق والدین با دختر شیخ المشایخ محیی بن شیخ لطیف الدین  
 فی لی صیغه مذکوره نسبت کرده پنج پسر و یک دختر از وی  
 متولد شد پسر بزرگ شیخ معین الدین محمد و دوم شیخ علم  
 الحق والدین محمد و سوم شیخ محمد و پنجم شیخ سعد الدین عرف  
 بشیخ خواجہ و دختر مفخر النساء بی بی مریم هر یکی اهل علم و صلاح  
 بودند حضرت شیخ معین الحق والدین محمد عالم و صاحب جذبه  
 و نازک بودند کاه کاه سباقی میکردند ناکاه حال بروی غالب  
 شدی از اختیار خود می گذشتی صاحب نفس بودی هر چه  
 از زبان او بیرون می آمدی آن میشدی او صاف حمیده



او سلطان احمد شنید گفت از شیخ علم الحق الدین هم بزرگ اند  
 وزیران گفتنداری فرمان شد ما ایشان را خواهیم دید عهده  
 داران و طیفه ایشان را توقف کردند اما ممکن نبود که شیخ معین  
 الدین با سلطان ملاقات بکند در آن ایام شیخ عزیز الله در آنجا  
 ساکن شده بودند شیخ علم الدین محمد پیش شیخ معین الدین  
 محمد آمد و گفت ای حضرت شیخ با شیخ عزیز الله ملاقات خواهد کرد  
 او گفت آری بندگی شیخ علم الدین ایشان را سوار کردند از پتن  
 روان شدند در راه آباد آمده در خانه شیخ عزیز الله فرود آمدند  
 چون در روز جمعه رسید شیخ علم الدین ایشان را فرمود در زمیعه  
 است از جنبه نماز جمعه بسر وید ایشان گفتنداری پس ایشان را  
 در مسجد کردند نزدیک خودشان شیخ معین الدین محمد نزدیکی  
 سلطان احمد نشیبت دور رفت در محلی که ساکن شسته بودند  
 اینجا نشیبت پس سلطان احمد برخاست در مقامی که شیخ معین الدین  
 محمد شسته بودند اینجا آمد و مصافحه کرد و گفت ما را و غلبه سلطان  
 سلطان بکی از معتقدان ایشان را شد شیخ معین الدین باز گشت

و شیخ علم الدین گفت ایشان بلبایان خدا اند از بلا احتراز بکنند  
 تا اختلاط دوم پسر شیخ علم الحق الدین محمد بعد از رحلت حضرت  
 شیخ الاسلام شیخ سراج الحق الدین محمد ایشان بسجاده شیخ  
 نشست و سنن ابواب اجداد و شیخ خود را زنده کرد اند و سوم  
 شیخ محمد بسبب باقی مشغول شدی هر نسخه که شیخ سراج الدین بق میگفت  
 شیخ محمد همچنان سببانی میکرد و بعد از نقل شیخ سراج الدین  
 بر طالب علم که سبق خود از هر محلی که گذاشته بود شیخ محمد هم از  
 محل پیشتر سبق میگفت مردی ابل صلاح و تقوی بود در حق ایشان  
 شیخ سراج الدین وقت رحلت فرمود علوم که در مدته چهل سال  
 پیش علما تحصیل کردیم فرزندانم شیخ محمد بانه که مدتی حاصل کرد  
 حضرت شیخ جمال الحق الدین محمد عرف شیخ عین فرموده است از  
 بان خدمت والد شیخ را بن یاد دارم روزی مولانا بدر الدین  
 مالکی مضاف منهل و تعلیق و شرح بخاری و غیر ذلک که مجر علوم  
 علیه الرحمه و العفوان با حضرت شیخ محمد ملاقات کرد در میان  
 ایشان مباحثه علم بسیار شد مولانا بدر الدین خوش حال



شدند و گشتند انت الاسد و این الاسد و نیز از بزرگان شنبه ام  
 که شیخ محمد در مجلس اصلا حکایت دیناخی کرد و بلا یعنی مشغول نمی  
 اعل غلت بودی همین در وقت سبانی پرودن آمدی مرید حضرت  
 خواجہ رکن الحق والدین قدس سره العزیز بود حضرت خواجہ  
 رکن الحق والدین بروی بسیار لطف و نظری کرد در وقت حلت  
 بردست شیخ عزیز الله باری بلوس خود داد و فرمود حضرت  
 شیخ محمد بن حضرت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد را  
 بهید شیخ عزیز الله بعد از حلت خواجہ رکن الدین باری داد  
 بعضی میگویند ان جاء خلافت بود چهارم پسر شیخ محمد الحق والدین  
 محمد ایشان عالم و عامل و موفد صاحب کرامت بودند حضرت  
 شیخ جن فرموده است که از خدمت والد یاد داریم روزی میگفت  
 که شیخ رحمه الله بن شیخ عزیز الله میگفت ما را نعمت از حضرت  
 شیخ المشایخ محمد الحق والدین محمد بن شیخ الاسلام شیخ سراج الحق  
 والدین محمد هم رسیده است روزی پیش ایشان رفتم ما را مکتب  
 داد و گفت تو صاحب کنه و ری خواهی شد نفس ایشان در کارش و نیز

شیخ جن فرموده است که از والد شنبه ایم و زیری از سلطان احمد  
 روزی حضرت شیخ محمد الدین والدین محمد را گفت که ترا نزد کره علما  
 دور خوانم کرد شیخ محمد الدین گفت ترا از دیوان دور کردیم آن  
 ذیبه و از عهده معزول شد در دیوان نیامه بجم پسر شیخ سعد الدین  
 عرف شیخ خواجہ او صاحب علم و عقل دامل سخاوت و کرامت بود  
 در حق او شیخ سراج الدین محمد بوقت رحلت فرمود هر که ده سال  
 علم بخواند فرزندم شیخ خواجہ در دو سال خواهد خواند در وقت حیات  
 حضرت شیخ سراج الحق والدین سبق بزدوی و پند نامه میگفت بعد  
 از رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد علما از زراسان  
 بودند شیخ خواجہ پیش ایشان علم خواند و کلی از علما اخذ شد مقصد  
 سوالات بر مدار کرد و خود جوابات گفت و در سخاوت و مبالغت  
 است در حج روزی بغیر همان طعام نخورد و علما و صوفیان  
 در جماعت خانه ایشان محله میگرفتند مانند علم می خواندند و ایشان  
 گرفتند چنانچه شیخ کبیر و محمد مرید و خلیفه حضرت شیخ بابو بن شیخ  
 عمر بن شیخ سعید قدس سره العزیز و سید سعد الله بکالی دقت



و فقیه علی بنه امام محمد غزالی و شیخ قطب الدین خلوقی از جمله شاگردان  
 ایشان بود بسیار از ایشان نظر داشت روزی در حق او فرمود  
 اگر این خوزد که سی ساله شود چه شود برکت نظر ایشان او را ترقی  
 کرد و از جمله شاگردان او ملک ابو المعالی و پسر سلطان احمد بود  
 و دختر حضرت شیخ سراج الحق و الدین اسماعیلی بنی مریم قاری  
 قرآن و طالب علم و اهل سخاوت و زهدت بود هر که پیش او می آمد  
 او را چسبی میداد شکوه سیدی حسین بنه سلطان سیدی  
 اکبر بود قدس الله سره العزیز **المجلس** بالجیز و السعادة  
 سعادة قدم بوس حاصل شد فرمودند در نکته ایمان بنا آوردن  
 حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با کلمه محمد رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم چنین گفت و هشت زبان غزنی و اعلم ان الله  
 تعالی یفعل ما یشاء و یکلم ما یرید لا حکم لاحد علیه الا ان یدخل جمیع  
 الکفار فی الجنة و لا یبالی وان یدخل جمیع المومنین فی النار و لا  
 یبالی ولكن حکم ما حکم ثم اعلم ان الایمان اصل جمیع النعم و لذات اهل  
 معناه فی یده عز وجل حتی قال الجبیه فی حقه عمه الذی ربکا کان

معه اشد الالفة انک لا تهدي من اجبت لما سمع فی ایمانه مامع مع آ  
 فعل موافقا لرضاه امور اکثره کانی القبلة کما قال تعالی فلنؤتیک  
 قبلة ترضا بما مع ان امر القبلة امون علیه صلی الله علیه وسلم  
 بالنسبة الی ایمان العم و السرفیه ان الایمان سبدا المجهت و ی  
 لا یكون برضا احد الا بالمناسته بین المحب و المحبوب کما قال محبت  
 الاسلام ان خظة الایمانه تكون محض موبته لا دخل لکسب فیه **المجلس**  
 بالجیز و السعادة سعادة قدم بوس حاصل شد کلمی فعل اسم محمد شاهی  
 پرسید که در همه نماز با بغیر فرض و واجب و سنه موکده کدام افضل  
 است فرمودند نماز تجمعه بعده فرمودند که نماز تجمعه بر حضرت رسالت  
 صلی الله علیه وسلم فرض بود بواسطه نماز تجمعه هر کس از شفاعت  
 خواهد کرد بعده این آیه خواندند فتیمه بر نافله لک عسی ان یعتک  
 ربک مقاما محمودا **المجلس** بالجیز و السعادة قدم بوس حاصل شد  
 ملک رکن الدین دهلوی از جمته ملاقات آمده بود او گفت مرا شنبان  
 ملاقات بسیار بود ما او صاف جمیده خواند کار در دلی شنیده  
 از زبان تیمور خان باز پرسید ملاقات معسومه کما قمت الاز

سخاوت



چون معنی دار گفتند ملاقات فتنه کرده شده است بجهت نسبت کردن  
 رزق بازان مرد گفت رزق چرا خاص کرده شده است فرمودند  
 بخوانند مائشاک و مینت اما چهار چهره تبدیل نمی شوند مگر موت و  
 رزق سیوم کفر چهارم اسلام بازان مرد گفت کافس الاموات  
 چرا گفت فرمودند از جهت مناسب بعده فرمودند و در اولی از علما  
 درین زمان کسی است او گفت میان جال خان بازان مرد گفت بسیار  
 علما را ایشان الزام دادند فرمودند حضرت شیخ شهاب الدین  
 فرمودند میان درویشان و میان علمایین رزق است علمای محبت  
 کنند و درویشان سکوت کنند اگر کسی دشنام دهد خاموش باشند  
 اگر کوبید جابل است خاموش باشند اگر کسی گوید تو احمق است خاموش  
 باشند و علمایین بحث کنند و اما درویشان را باید اگر کسی رزق  
 ترک کند یا غیر رضای غذای کند و نیک داند او را گویند که تو این کار  
 بی فرمانی حق تعالی است یک بار یاد و بار گویند اگر کند فهو المراد  
 والانه امامی باید که او را ملاقات نکند اگر شود با بصره کار باشد  
 و اگر زیاده ملاقات شود باید که هر بار که شود بفریخت کند بطریق نهم

بعد فرمودند که در وقت آمده داود پیغمبر را فرمان شد شما ما می در هر روز  
 اول هفته شکار میکنید همین مرا یاد کنید و ما می را فرمان شد که شما در روز  
 اول هفته بپیراهن نشوید و دیگر روزها بپیراهن نشوید بعد آن مرد گفت  
 این فرمان چرا شد فرمودند سکونت ایشان برب دریا بود و قوه ایشان بر این  
 پس آن مرد مانع از جمیع غایت شد پس ایشان حیل کردند نزدیک دریا  
 حوضها کردند در هفتاد اول هفته ماهیان در آن حوضها آمدند و در روزها  
 دیگر شکار کردند پس بعضی مردمان گفتند شما این کار کنید آن مردمان گفتند  
 ایشان قبول نکردند پس بعضی از مردمان که منع کرده بودند گفتند  
 از ایشان احترام را باید کرد و بعضی گفتند منع کردی ایشان قبول نکردند  
 ایشان هلاک خواهند شد پس بعضی احترام از کردند و بعضی نکردند  
 پس خدای تعالی همه کسان را فرموده کرد غیر آنکه احترام از کردند الله  
 اعلم و المنة <sup>سعادته</sup> بالخير بالسعادة <sup>سعادته</sup> بوس حاصل شد فرمودند که  
 کشتی قدس مرم فرمودند که هر که عدل کند حق تعالی او را در سایه عرش ایشا  
 کند در هر روز قیامت بعد فرمودند که عدل در هر چه چیزها باید کرد تا حد که  
 اگر چهارم مردمان یکجا طعام خوردن فتنه باشد می باید طعام همچنان خورد



که باد از کسی باده خورده شده. با خیز و الساده سعادت  
 قدم بوس حاصل شد یکی گفت که درویشان را مال بنایم فرمودند ساطع  
 ابو سعید کاثر رونی را بسیار مال بود شیخ بها ذالمدین را هم بسیار مال بود  
 بجه فرمودند درویشان اطوار دارند شیخ فرید الدین شکر بار بسیار  
 فرزندان بودند و بسیار تنگی ظاهری بود بجه یکی پرسید که اولاد شیخ  
 فرید الدین بسیار است فرمودند روزی حضرت خواجه معین الحق و ابن  
 از اجیر عزیمت فرمودند در دلی آمدند خواجه قطب الحق و ابن در دلی  
 بودند خواجه معین بخواجه قطب الدین ملاقات کردند بعد از سه سوره ای  
 روان شدند حضرت خواجه قطب الدین همراه شدند همه کسان که ملاقات خواجه  
 قطب الدین بودند بخواجه معین الدین بسیار التفات کردند و حضرت شیخ  
 شیخ فرید الدین معین بخواجه قطب الدین توجه کردند اگر بخواجه معین الدین  
 توجه نکردند خواجه معین الدین پرسیدند که ای کفایت خواجه قطب الدین  
 فرمودند ای هم از علایمان خزنه کار است خواجه معین الدین بسیار خوشحال  
 شدند و گفتند این بسیار کلان خواهد شد و کلاه طلبیه نزدیک طرف بدست  
 قطب الدین دادند و یک طرف بدست خود گرفتند و بر سر شیخ فرید الدین

پوشانیدند و گفتند که بسیار متعلق دارند و خدا را تعالی این را بسیار  
 کلان کند بر آن سبب بنی شیخ فرید الدین بسیار شده است حدیث  
 در بیان مرض و رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس سره توفیق  
 سره العزیز از دنیا بجا بقا جند روز اندام معلول شد شیخ علم الدین  
 طلبیه و گفت طالع آمده اندی خواهند که نظر بر ای لیا کنند ما که کیم  
 مسلمانیم و عصیان ما عارضی اند و بیکر کردیم و الحوائض لا تقبض  
 شیخ علم الدین گفت دیگر چه کرد شیخ سراج الدین فرمود چیزی مگویند  
 که بر کسی نکویم و قدر او نمی باخار الانعامات التي و بهایی ربی  
 و فرایا لیت قدیمی بعلیون با غفری ربی و جطنی من المکرهین و  
 کانت خارقاته من الاطلاع علی الفرائد الاخبار عن المعنیات  
 و رفع البلیات و قضاء الحاجات بلا امر ولا علی لیلۃ الخیر وقت  
 العشاء بیت و یکم ماه جمادی الاول سبع عشر و ثمان مائة و اربع و اربعون  
 خرامید علیه الرحمة و العفوان و قبر ایشان در قلعه بلده نه و اله  
 مشهور به پیش کجرات است و مولایه ماکوری مردی متعلم شاکرد  
 خدمت شیخ سراج الدین بود تا بیخ گفت السلام امروز رفت علم



ثم چون عيان امر و زينت آنکه کند بر دوی بیان افتتاح هم مطالع  
 نوضیح هم برین آن گشت کو بگوید در درس با توان این ظلمت  
 سراسر در دهان کجاست دایم سراج ملت و دین رفت از همان  
 از علما که شتر چنین بود آتی افسوس صدر بزار زمارفت را بجان  
 ماه جماد الاول در بیت و یک ز شتر لبیل الخیسی وقت عشا بود  
 و فن نشان و رسال بود مقصد و هفده شمارا و چون رفت  
 سوی جنت آن شیخ زین مکان و کان شیخ سراج الدین مودفانی  
 العلم والتقوی والعبادة والزهو والسفا والوجوه والخال و قدسی  
 المرقوم من حضرت قطب الدیال شیخ بقیه الحق والدین محمد الدودی  
 چراغ دهبی قدس سره و کان ابن اربع سنه ثم لبس من ابيه و کان  
 فی طلب علم الدین اربعین سنه و اخذ العلم من حضرت اهل من  
 المولى العلامة احمد التهانى بیری و مولانا العالم الیانی بیتی و مولانا  
 العالم سکر ریزه الملتانی و قد بلغ فی التقوی هرا بلیق حتی  
 نقل انه جعله السلطان شیخ الاسلام فی اهل بی و نقل انه طلبه  
 السلطان فیروز البهنی الی الی الی و ذهب سبعة الاف تنکمة

الکلی لنفقة السبیل فلم یذهب و قال ان الله یطین فی الکجوت  
 الدایری فلما ذهب بکون سفوی لاجل الدیال و هو عند المشایخ  
 و الصالحین مع موم و نقل انه جاء السيد جلال الحق والدین بخاری  
 مخدوم هانیان فی بلدة و ارسله حضرت دهبی حرمها الله فانی  
 عن الاوقات و البلیات بعد رفته شیخ بقیه الحق والدین محمد من  
 دار الخور الی دار السور و قد اجتمع فی دعوة له مع علماء  
 اهل هلی فسال منهم بعض مشکلات العلم فاجاب منهم الشيخ سراج  
 الحق بخاری قدس سره و ذهب البعث الی ستة عشرة اسئلة و اجوبه  
 فلما الی البعث الی هذا اعترف السيد قدس سره ان الحق مع الشيخ سراج  
 الحق والدین فلما رجع الناس الی بیوتهم سال واحد من حال الشيخ  
 سراج الدین بانه من هو فقیل انه ابن الشيخ کمال الحق والدین العلامة  
 قدس سره باذنه و احد من فراه الی ان یقف شیخ فی مکان قدس سره  
 السيد و لقیه و اعتد رعن حال البعث و قال انی من تلامذ ابیک  
 الشيخ کمال الحق والدین و اعتد را فیما بینهما و قال السيد ان منشور  
 الخلافة الی اعطانی شیخ بقیه الحق والدین کان بقلم شیخ کمال الحق



وامدی بعد فرمودند که مادر شیخ کمال الدین ظاهر حقیقی شیخ نصیر الدین بود  
 راجع عمر بود اول سکونت او در او ده بود آخر شیخ نصیر الدین چون  
 در شهر دهللی با جازت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین مقیم شد همه  
 ضیعی نه از او ده آمد و در شهر دهللی ساکن شد و شیخ کمال الدین در جمیع  
 علوم مستثنی بود و مولانا احمد تماشیری و مولانا عالم بابینستی  
 و مولانا عالم شکر بیه ملتانی و تاتار خان مرحوم شاکردان او بودند  
 و حضرت مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری قدس سره انور نیز  
 هم پیش صفت شیخ کمال الدین علم خوانده بود که در جامع  
 علوم مسطور است که من شیخ شارقه بن حضرت شیخ کمال الدین  
 خواندیم نقل است که حضرت مخدوم جهانیان وقت حاجت در خلوت  
 بود با چند یاران خود و با ایشان خوش و خرم بود و با بخیاریار  
 حکایت گوید که آنک گفتی گرفت و هر یکی را نواختی گرفت و فرمود بود  
 بر شما بگویم که در برایت چهارم سلطان محمد دعا کور او ابو سعید  
 نسب شیخ جلال الدین احمد را در شهر طلب کرد مخدوم من و اهل دامت  
 بر کانه اجازت کرد که هر دو در شهر اشتغال و اجازت اندک

بجیر کند چون آمد در خانقاه شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین نمود فرود  
 آمد حجره نقیب کرده شیخ دعا کور را بر خود هرزاده خود شیخ کمال الدین  
 عالم و او حاجی بود گفت بخوان دیگر مولانا شمس الدین از اینان  
 شیخ شارق ششیدم و قاری مولانا جمال الدین بود شیخ  
 کمال الدین از حضرت شیخ نظام الحق و ابی محمد اونی خلافت هم  
 داشت و از حضرت شیخ نصیر الحق و ابی محمد خلافت داشت بکرت  
 نظر میان ایشان الی به مناسجه ده میشد و را و لا و شیخ کمال الحق  
 و ابی بن علی و علی سلسلی آید تا با و چنین با و بفضل سر تعالی  
 و عسایه آمین رب العالمین و حضرت شیخ نصیر الدین عود با  
 تعظیم شیخ کمال الدین مر کرد و نیز از هر یکی که در شیخ کمال  
 الدین در نظر بارک حضرت شیخ نصیر الدین عود می افتاد تمام  
 می عکری و نیز حضرت شیخ جنی فرموده است که از زبان ملک  
 صدر جهان به مولانا خواجی حضرت شیخ سراج الحق و ابی سید  
 که در مجلس شیخ ابی الفصح چون بنده کی حضرت شیخ راجس می آمدند  
 از هر جایی که روی مبارک حضرت شیخ راجس می دید ایستاده می



و می گفت از هر کسی که حضرت شیخ نصیر الدین محمود دستار حضرت  
 شیخ کمال الدین می دید ایستاده می نشست و تا در حضرت شیخ جمع و در حضرت  
 حضرت شیخ عزیز الله اندامها بی بی در ملک با صلاح و تقوی بودند  
 و سید السادات سید محمد کبیر در آن قریه مره العزیز بسیار شایسته  
 حضرت شیخ کمال الدین در تالیفات خود آورده اند در عهد خود مقتدی  
 محمد برادر امیر المظفر سلطان فیروز شاه انار الله بر خانه و امراء  
 و دولت را و او بسیار توجه بر حضرت شیخ کمال الدین داشته  
 فرمودند که چون حضرت شیخ کمال الدین را اشتیاق زیارت خانه  
 کعبه و روضه رسول صلی الله تعالی علیه وسلم غایت شد بخدمت سلطان  
 المشایخ حضرت شیخ نظام الحق و امیرین قدوسه العزیز رفت  
 و التماس عزیمت زیارت خانه کعبه کرد و حضرت شیخ نظام الدین  
 و داع داد و جامه خود پوشانید و مجاز خود کرد این و خلافت آن  
 داد شیخ کمال الدین سر بر قدم سلطان المشایخ نهاد و روان شدند  
 برکت نظر مبارک حضرت شیخ نظام الدین زیارت خانه کعبه میبرد  
 و وقت حج که دارد و زیارت نبی علیه الصلوة والسلام و زیارت

بیت المقدس کرد و بطرف طرابلس مراجعت کرد سلاطین اردی  
 و ولایات بلاد قسطنطنیه کمال الدین آمدند و تعظیم کردند و فقرات  
 بسیار آوردند چون در دهلی رسیدند نیزه خروار تنگ زر و نقره  
 و اسباب دیگر نیز آوردند حضرت شیخ نصیر الدین محمود چون میزدند  
 شتر زغال و اسباب دیگر و فرمود شیخ کمال الدین چندین دینار  
 خود آورده حضرت شیخ کمال الدین گفت در راه شنیدیم که حضرت سلطان  
 المشایخ شیخ نظام الدین رحلت کرده حضرت شیخ نصیر الدین محمود بر  
 سجاده نشست اگر مفلسی خواهم رفت نیایم مرادمان چیزی فراموش  
 گفت سبب ظاهر حال من بسبب آن معنی آوردم اکنون در باب علما  
 و صلحا ضرب خواهم کرد و تحریر خواهم شد همچنان کرد بر تنگ زر  
 سیاهی می مالید و علما را کره بستی داد و می گفت که سیاهی است  
 قبول کنید بر من ستر مال برای علما و صلحا و ساکنین را داد و  
 تحریر شد بعد تا تا رخا منشا و تنگ و خفیج روزی به روانه از  
 دیوان بنشیند آورد حضرت شیخ کمال الدین پیش حضرت شیخ نصیر الدین  
 برد و گفت چه اشارت است شیخ فرمود چون بغیر حلب و قضا



و طیفه شد بمنزله فتوح است بقول کینه حضرت شیخ کمال الدین و قبیله  
 بقول کرد برکت نظر بارک حضرت شیخ نظام الدین و حضرت شیخ بغیر  
 الدین شیخ کمال الدین از چهار با و و عباد و معتقد ای وقت شد بعد از  
 و الهه الحمد بالخیبر و السعادة سعادت خدمت بر سر طاعتی شد فرمود  
 هر کسی را چیزی دشواری می افتد می باید که هزار مرتبه یا ذا الجلال و  
 الکرام بخواند و منوره ای تعالی آسان کند مجرب است و فرمود که  
 کسی را چیزی می افتد می باید که هر روز حضرت شیخ بغیر الحق و الدین بخود  
 اودویی شست و یک مهر فقر را بر هر دو سر خود بچرب است  
 یکی بر سینه که سکر را طعام دادن از جهت تنفاسی باید فرمودند آری  
 بنده عرض داشت که که سکر را قناعت بسیار است فرمودند آری  
 بعد بنده گفت اگر کسی سکر را بر چهار نان و ده از باب وی دور نشود  
 بعمره فرمودند بیان سکر و بیان انسان نسبت است نماید بهتر  
 آدم علیه السلام را چون ابلیس دید غصه کرد و جای نایب مهر آدم  
 علیه السلام فرمود بعمره از آن جای طین را دور کردند و از آن طین  
 سکر را کردند بعمره فرمودند بیان آدمی و بیان فرما هم نسبت است

در آن وقت که از طین قباب حضرت آدم علیه السلام کردند  
 اندکی ماند از آن باقی فرما کردند بالخیبر و السعادة سعادت  
 خدمت بر سر طاعتی فرمودند در بیان ملاقات کردن  
 حضرت شیخ کمال الدین با مولانا عالم سکر در سینه مکتوب و بعضی  
 از احوال او روزی حضرت شیخ کمال الدین بمسجد جامع پاکیزه  
 می رفت در آن اثنا جوانی ملاقات کرد حضرت شیخ کمال الدین او را  
 پرسید از کجای می آئی او گفت از شهر ملتان باز حضرت شیخ کمال الدین گفت  
 از کرام خلیفه نه هستی او گفت از فرزندان سکر بزرگان ستم باز  
 حضرت شیخ کمال الدین گفت نام پدر تو چیست گفت پیر خندان کم  
 از جهت طلب علم آمده ام شیخ فرمود مردی بزرگ داده هستی  
 بعد از ادا نماز جمع حضرت شیخ کمال الدین او را بر آبر خود برد و در  
 خانه رفت مادر حضرت شیخ سراج الدین بی بی صفیه را گفت یک بزرگ  
 زاده آورده ایم او را بجای پسر قبول کنی جامه و خورده او  
 نزدیک و ما او را تعلیم علم بکنم او قبول کرد چندان مهر و شفقت  
 می کرد که مادر بر سر کند حضرت شیخ کمال الدین او را تعلیم و ارشاد می کرد



مولانا یکی از علما اهل شریعت بود که نزد حضرت شیخ حسین  
قدس سره فرموده اند چون حضرت شیخ کمال الدین و حضرت شیخ لطیف  
الدین یکی بزیارت خان کعبه رفتند هر دو مصور بودند در کعبه هر دو  
و عمره کردند که در شهر دلی برویم اگر می شنویم در میان ما و شافریجا  
شود و ای و عمره هر دو ادبیا قبول کردند چون در شهر دلی آمدند هر دو  
معین شدند حضرت شیخ لطیف الدین را حضرت شیخ یحیی بنده و حضرت شیخ  
کمال الدین را هم پیشه و چون شیخ یحیی بزرگ شد نگاه کرد نزد حضرت  
شیخ کمال الدین را و دختر شد میان ایشان قرابت نشد پس حضرت شیخ یحیی را  
دختری بی صفیه شد حضرت شیخ سراج الدین با دختر حضرت شیخ یحیی بنده  
شیخ لطیف الدین نسبت کردند و هر ان سبب میان اولاد ایشان حاصل  
جاری شد **حکایت** حضرت شیخ کمال الدین چون زیارت خان کعبه  
کرده باز در دلی آمد حضرت شیخ نصیر الدین محمود فرمود اگر شما هم  
صورت ظاهرید ما نه پس من نخواهم شد اگر شما معین شدید پس من میترسم  
شود حضرت شیخ کمال الدین سخن حضرت شیخ نصیر الدین قبول کرد و پیش  
بعده شش سال با شکوه الفت نشد زیرا که او سیاه و ام بود روزی

حضرت شیخ نصیر الدین حضرت شیخ زین الدین برخواهر بزرگ خود را فرمود  
که یک طاقه راس بکنید چون حضرت شیخ زین الدین خانه مرت کرد حضرت  
شیخ نصیر الدین بعد اوانا رجمه در آن خانه آمد حضرت شیخ کمال  
الدین و شکوه او هر دو را طلبید و گفت این خانه شما را دادیم  
درین خانه باشید و فرمود مردمان بر زنک نظری کسند و نظر  
بر شکم این عورت می کنند بجان بجان او بداند شکم این عورت  
پیدا شود نه به برکت نفس ایشان اولاد شیخ کمال الدین علما  
و صلی خاستند و می شوند **فرموده** که حضرت شیخ یحیی قدس  
سر فرموده اند که پسران شیخ کمال الدین سه بودند و یک دختر بود  
برادر بزرگ شیخ نظام الدین او دانشمند شده بود روزی  
در مجلس رفت انجا با دانشمندی بحث کرد و گفت شیخ زاده  
جوان بطیری هم در آن وقت بت در اندام او آمد در خانه رسید  
و مرد دوم پسر شیخ نصیر الدین او پیش شیخ کمال الدین دانشمند شده  
بود از یک پسر شده بود شیخ بهمان نام او او ارادت بسید عمه  
کیسود را ز او ده خلافت یافت و اولاد او در شهر کلبه که



مانده است مدفن او هم انجا است که ائین و العاظم سپهر  
 شیخ سراج الدین مدکره او بالاخر برشته و در صخره او در خانه پسر  
 شیخ برهان الدین محضوری بود از وی فرزند نشد و خواهر شیخ کمال  
 الدین در خانه ملک حمید الدین صفائی بود پسر او ملک قطیر الدین  
 از جلال خان منقول است که متناهد بود که حضرت شیخ بنفیر الدین  
 محمد قدس سره در راهی بشکال تعلیم چوبی برای ضیائی داد هر  
 یکی بر سر نماده سلام کرده می رفت ملک قطیر الدین را نیز تعلیم  
 مرحمت شد او بر سر نماد و سلام نکرد مادر او و پسر او تعلیم نداد  
 و سلام کنانید حضرت شیخ فرمود این دنیا ظاهر شد او یکی از امرا کبار  
 جلال خان از فرزندان اوست و مدفن او در شهر شی در روضه  
 حضرت شیخ حاجی رجب کوری است بجهه فرمودند که رحلت حضرت شیخ  
 کمال الدین در بیت و عقیقه ماه ذوالقعدة سنه ست و خیس و  
 سیمانه بعد از انفرشته علیه الرحمه و الغفران کرامات و مقامات  
 او بسیار است هم برین مختصر کرده شد و الله اعلم بالصواب  
 بالظهور السادة سعادت قدم برس حاصل شد فرمودند چون شیخ بنفیر

الدین بن شیخ محمد الدین جد این فقیر رحلت فرمودند به اراقرار  
 و الله و عم شیخ ابو محمد و دو عیال بی خونزا جیو دینی بی خونزا  
 ظهور رکب اشتد بی بی خونزا جیو را حکام کرده بودند با علی خان  
 و در نصیر خان فاروقی از ایشان دختر شری را بی عالم خان با  
 تاجان خان فاروقی بست شد اولاد ایشان در بر ما بنور است  
 و الله و عم خورد بودند شیخ جمیع هم کرده بیانی بر بودند و طره  
 جده این فقیر را هم بودند چون چند روز در چایا نیز شد بجهه این  
 فقیر عاجز شده حضرت شیخ جمیع را فرمودند که مادر احم بابا برویم  
 ما را مشکل مرشد شیخ جمیع فرمودند تمام عیال بنید کار با دشاهان مشکلی  
 مردمان شش شش ماهی مانند شما بگذر روز عاجز شد بجهه شب  
 جمیع جده خواب دید که بنی شیخ نصیر الدین آمدند و می گویند که ترا  
 مشکلی شود کنه وری از جهت بزرگواران ما قبول بکنی تا کارش  
 زود شود ده و نیم سیر آرد کنم ده و نیم سیر گوشت دو سیر و ربع  
 روغن سنوبر به پرتا کار نوزاد شود بجهه چون بیدار شدند  
 شیخ جمیع را گفتند خورد کارنا بر می شیخ جمیع فرمودند امروزی روز



جمع است سلطان ملاقات کسی نمی کند ایشان گفتند شما پیرمیشی  
چون فرمودند اگر بنده می چندی گفتند باشند خوب است و الا  
ایشان گفتند آری با این چنین خواب دیدیم پیش چمن مراد کرده  
رفتند دیدند سلطان محمود بدو سه مردمان ایستاده اند گفتند  
شما باشید تا بفرستم پیش چمن رفتند خدمتکاران سلطان محمود پیش  
گفتند شما اینجا چرا آمدید یک کیزک بود او گفت میان رخت  
فرمودند و پیش چمن بفرستد ایشان گفتند بفرستیم حاجت است  
و بنده پیش چمن را گفتند شما همراه کرده بروید و دربار را گفتند شما  
ایشان را هیچ گویند چون پیش چمن و دایم و عم پیش ابو محمد رفتند سلطان  
فرمود که مردگان کیستند پیش چمن فرمودند عم من بنده پیش چمن بعضی برین  
رخت فرمودند سلطان محمود بسیار افسوس کردند و گفتند که مر بسیار  
اشتیاق ملاقات بود اما چه کنم که ملاقات نکردم بعد فرمودند  
چه وظیفه بود پیش چمن فرمود بکنار دویت تنگ و تنگ را بهار  
سلطنتی و از انانی لایانیت و دران وقت نادر کسی بود که  
گفته فیشنی باشند و این چنین وظیفه بود و ازین برای ذات خود چیز

تصرف نکردی و طلب زیادت نکردی بلکه انکار کردی و عادت بود  
که نصف مغز داشتند کردند سلطان محمودند ملک حمید الملک را  
که تمام وظیفه به بهید و مقدار دوازده سوار فاضل بر بهید حمید  
الملک فرمودند که ایشان پیش زاده اند ایشان را خوانند باید  
چون جاکیر پادشاه کنه خوانند ایشان وقت شود بعد سلطان  
گفتند به بهید بعد ملک حمید الملک همین فرمودند بعد سلطان  
فرمودند همین مقدار که است به بهید و تمام من حمید الملک بود که سلطان  
چیزی حضور فرمودند آن کار غریب کردند تا دیگری پروا نمی برید  
و دران مجلس ملک یوسف حاضر بودند ملک یوسف فرمودند که  
ملک حمید الملک فرمان پادشاه می شود که مغز داشت ایشان تمام  
به بهید ملک حمید الملک فرمودند ضرب باشند چون پیش چمن آمدند و  
طعام مهیا شده است بنده پیش چمن فرمودند که شما بروید بعد  
و دایم و عم و بعد و را حرم با د آمدند بعد از چند روز کار دیگر  
کرده پیش چمن فرمان کرده زود آمدند بعد فرمودند که هرگز چیزی  
مشکلی نمی شود می باید که این طعام بکنه کار تمام شود و بی بی خوانند



ظهوری را نسبت بایمیری گیرند از فرزندان سید حسین شهنیدی  
 از ایشان یک دختر شاد را می فاطمه اولاد ایشان در بره پانزده  
 بعد فرمودند که شیخ لطیف الدین بن شیخ محمد الدین از جدایی فقیر  
 شیخ نصیر الدین خورده بودند و بسیار بزرگ بودند در باخان بزرگ  
 که کبیر گلان کنایه است بسیار محقق ایشان بود روزی که رفت  
 ایشان آمده بود سیدی بشیر حبشی غلام خان ایتاده بود و  
 بسیار سرکش بود ایشان گفته که این خوراک بسیار خوب خواهد شد  
 خان گفته که من ازین عاجزم بسیار سرکش است لفظ میارک ایشان  
 در سیدی بشیر اثر کرده همان زمان در کوچه خان عرض کرد که من می  
 شیخ فراهم شده همان زمان مرید شده پس چند روز چنان با حق تعالی مشغول  
 شد که یکی از اولیا گفت و مشهور در صلاحت کشت خان اراده  
 کرد و گفت که مرا باین غلام فخر شد بعد فرمودند حضرت ما شیخ  
 نصیر الدین چهل روز طعام نخوردند بر سرک ترب اظهار کرد  
 بعد فرمودند که بی بی عائشه بنت حضرت شیخ عزیز الله بسیار کلان  
 بودند صاحب حال بودند فرمودند که مرا محرم شده است که هر که هفت روز

از روی حضرت شیخ نصیر الدین طعام خوراند خدای تعالی ایمان او  
 بسلامت برادر دهر فرمودند که چون میان علم الدین که عالم  
 فحول بودند رحلت فرمودند میان برکت بوایی و میان احمد میرا  
 و میان حسن نعم الله از شاگردان ایشان بودند میان برکت  
 میان احمد بن شیخ میان حاج محمد خواننده شروع کردند و میان حسن  
 پیش شیخ نصیر الدین آمدن شیخ نصیر الدین بعد شصت سال درسی  
 ترک کرده بودند ایشان را گفتند که شمارا احتیاج چه کنید  
 نمانده است مطامع کنید هر چه مشکل شود از ما حل کنید ایشان کینک  
 کردند و از جمعه شاگردان شیخ نصیر الدین میان ابراهیم بودند  
 و در زبان ایشان انبکی بستگی بود و ایشان را دعا که می گفتند  
 شیخ نصیر الدین گوشه نشین بود با کسی ملاقات نمی کردند و با حق  
 شیخ احمد که گفت بسیار رفت داشتند با خیر و السعادة و  
 قدم بوس خاص شد مرا و موفد که توان حق تعالی طلب کن که خدا  
 تعالی رزق بی منت بدهد و در بر زکند و حق تعالی توفیق بدهد  
 بر اهل ما که در آن خشنودی حق تعالی باشد بعد فرمودند که این



و عاين خواند رب اغفر وارحم و بجاوردی تعلم فانك انت اهل العلم  
 المجلس بالجيرة والسعادة سعادت قدم برس حاصل شد فرمودند  
 که حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله و حضرت خواجه رکن الدین  
 مریدان حضرت خواجه محمد را بهر بودند و حضرت خواجه محمد را هر وقت که  
 بجهت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله را گفتند که شما را نباید  
 که شیخ رکن الدین و ما مرید یک پیر هستیم حضرت شیخ رکن الدین را یکی  
 می دانید و شیخ رکن الدین را هم یکی گفت ولی جای می دانید را  
 فرمودند نه بعد حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله همان ادب  
 کردند و محو کردید که ادب پیر تا حد که کلاه حضرت شیخ عزیز الله و حضرت  
 شیخ نصر الله یکی شده بود و آمدند و از حضرت شیخ رکن الدین پرسیدند  
 المجلس بالجيرة والسعادة سعادت قدم برس حاصل شد فرمودند و در جمع  
 تاریخ بستم ماه در قعد و این فقیر بن جمعه کاح برادر من شیخ قطب محمد  
 رفته بودم روز جمعه آمد تسلیم کردم فرمودند که مرا امشب در وقت  
 آب خوردن آب که با سندی جوش نیده بود آواز آمد که تو هر وقت که  
 آب می خوری ترا تبت بیار می کند منوش بماند شدیم بت بیار آمد و

در  
برابر

هرارت هم بسیار شد که شرح نتوان کرد بعد آواز آمد که تو ابقر  
 بخور بلکه آب بسوختی زنا که بت تو برود ما آب بسوختیم بت  
 فی الحال رفت بعد اندکی غنودن آمد دیدیم که حضرت قطب الله قطب  
 شیخ نصیر الطی و ابی محمد آمدند و بالا و تحت پوشش نشستند و فرمودند  
 شما بر سر ما آمدید و بر چشم ما آمدید چه ایشان و غنودن تو به سوخت حضرت  
 شمه ابر طلال دلی و نشسته انشاء الله تعالی حق بیامد و تعالی شما را شمارا  
 محو ما خواهد کرد بعد از ما بلند تر خواهد کرد بعد بنده گفت مرا همین  
 بساعت که کنایان ما صغیره و کبیره عفو شوند این فقرات که  
 شده است از شومیت گناه ما شده است بعد قطب الله قطب  
 فرمودند که ما حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله  
 الله و سلم را عرض خواهیم کرد گناه تو عفو شوند بعد بنده را  
 یعنی جامع این مجالس را فرمودند که ما چند ان مراتب ترا گفته بودم  
 تو قبول کردی تو بهایه کرد بعد فرمودند که در دل من که شدت  
 حضرت محمد و قطب الله قطب بر آیه قران عمل می کنند <sup>استغفروا</sup>  
 الله و استغفروا لهم الرسول بوجوه و الله تو ایا رحیم بعد چشم



بر آب شکر بجهنم فرمودند که حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما تقبیر  
 کرده اید که نام او محمدی است مردمانی گویند و فراموش گفت که شما را  
 تقبیر نام کسی اهل دنیا یا دشته در برج کینه شما بشمار با شکر بجا داد  
 در آن تقبیر نام کسی درج شود همین که شما برای حق بی گناه کرده اید  
 همین برای حق بی گناه باشد زیرا که این فیضی که مصطفی است صلی الله  
 تعالی علیه و سلم بعد از حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما حائضه می نویسید  
 بر تقبیر قاضی قدس سره و در دیباچه آن حائضه اگر درج کنید  
 رضا شما و هر چه شده است بسی است بزیادت نوشتن خیال مکنید  
 بعد الحمد و الله بجهنم را که آمده چه فرموده بودند که در و پیش حال  
 که در عادت وی اخفا باشند اگر پیش مردمان بگویند معدوم شود که مرکب  
 وی نزد یک آمده است اما الله و انا الله را جمع باطن  
 و السعادة مع عادت قدم بوسی حاصل شد شیخ مادر زحمت رحلت عفی  
 عنهما الله و الله اما الله محمد رسول الله و علی بن ابی طالب  
 وقت رحلت نزد یک آمده از یک بطور بهلوی دیگر شدند و حرارت  
 غالب شد و دیگر کسان حاضر بودند و سوس می دیدند و فرمودند ظاهر

السموات و الارض انت و لیسی فی الدنیا و الاخرة تو فی سماء و  
 الحقنی بالصالحین این فقیر گفت آری پس گفت وقت ظهر شد و انت  
 فقیر گفت شده است بجهنم بجا بجهنم غلطیدند و دست برشت  
 من نهادند و مراد رکنار گرفتند و یک طوطی داشتند و گفتند اللهم  
 مالک الملک پس بر حسب راستا شده اند و گفتند الله الله الله الله  
 الله محمد رسول الله و جان بحق تسلیم کردند و در آن برج بیت هفتم  
 ماه در قعر روز شنبه نه اثنی و ثمانون و تسع مائة و تسعة و تسعة  
 ایمن مادر شیخا مطهر النسابی بی ضریح قرآن یاد داشتند و راه بنا  
 رمضان در نزاع و یاد می خوانند نه بت بیان شریک است شیخ یوسف  
 بن شیخ یوسف المدنی شیخ بن شیخ عطاء الله المدنی شیخ ابن  
 شیخ نعم الله بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف الدین الذکور قدس سره را رحم  
 و مادر ای فقیر است انجی بنت شیخ عطاء الله بن شیخ امان الله بن شیخ  
 رفیع الله بن شیخ سعد الله بن شیخ عزیز الله بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف  
 الدین الذکور من تدامید شیخ حسن محمد مرحوم بیان شیخ جویون حسن  
 و بیان کبریا بن عبد القادر بن بنده کیان عن نعم الله و بیان نوع



خواتم الالبس  
مفوضه  
قطب الالبس

و میان عبد الرزاق و میان قاسم و میان داود و میان ابوب و  
 سید چارم و سید لطیف و سید عبد ابوباب و میان علی عباس  
 و میان پیر محمد و میان عبد الکریم و میان اسمعین و غیره هم  
 تمام شد موقوفات حضرت بذک قطب اول و باب  
 شیخ حسن محمد بن عبد الفقیر الی رحمة الله محمد  
 فرزند کنانی بن عبد الرزاق بن سید ابی برادر اموی  
 ابن قطب اول قطب شیخ محمد ابی قطب اول و باب  
 المذكور وقت غنی روز دوشنبه تاریخ  
 دهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۲۱